

که به انتهای ظلمت طبقی ز نور آمد
که ز لشکر سماوی به زمین گُرور آمد
که سلامتی ز اعلیٰ به دل سُور آمد
ز بشارت وجودش رَمَق و سُور آمد
به وجود پاک عیسی همه در حضور آمد
به چنین شبی مسیحا به شفای کور آمد
ز هوای تن رها شد که به کوه طور آمد
ز مکان خود به رفع گنه و قصور آمد
نگهی به جان خاکی نکنم که شور آمد
که زمان وعده امشب بسر ظهور آمد
که به محفل حقیران سبب غرور آمد
به جهان نموده رحمت که به اسم پور آمد

چه بشارت عظیمی ز دیار دور آمد
به یقین جهان تهی بوده ز فوج آسمانی
همه مست حمد بودند ز جلال او سرودند
به دل شکسته ما که اسیر درد و رنج است
همه آنچه بود پنهان ز من از خدای امکان
نَبُودَ به عالم ما بشری به دیده بینا
چو ز عشق روی عیسی بشنیده بود موسی
ز قصور آدم آمد غم و موت جاودانی
چو به ساغرم ز جامش می ناب عشق دارم
پس ازین دگر چه نالم ز هوای نفس و شیطان
ز حقارت مسیحی چه نشسته‌ای به ماتم
بده مژدگانی‌ام را که خدای حیّ و سبحان